بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 50**

جلسه۲۲/ ۰۹/ ۸۸ فروق اطلاق لفظی و اطلاق مقامی

**اطلاق لفظی و مقامی(فروق اطلاق لفظی و اطلاق مقامی)**

در جلسه سابق گفتیم که اطلاق لفظی از سنخ دلالت های دلالت های لفظی است و مقدمه اصلی در اثبات آن احراز در مقام بیان بودن متکلم نسبت به کمیت اجزای قضیه است، ولی اطلاق مقامی الزاما از سنخ دلالت لفظی نیست. بلکه ممکن است اصلا متکلم در مقام تفهیم مفاد اطلاق مقامی نباشد. با این حال این مفاد از کلام وی فهمیده شود.

در توضیح این مطلب اشاره می کنیم که در تمام دلالت های لفظی، اراده متکلم نسبت به تفهیم یک مطلب شرط تحقق دلالت است و تا متکلم در مقام بیان نباشد، دلالت لفظی شکل نمی گیرد. در اطلاق لفظی علاوه بر در مقام بیان بودن متکلم که شرط همه دلالت های لفظی است، در مقام بیان بودن خاصی هم شرط است و آن در مقام بیان عمومیت داشتن یا نداشتن موضوع قضیه مثلا است.

در اطلاق مقامی هیچ یک از این دو مرحله در مقام بیان بودن شرط نیست، بلکه ممکن است متکلم اصلا ملتفت چنین برداشتی از کلام وی نباشد. در جلسه قبل گفتیم اگر شخصی از رویت یک عالم دینی خبر دهد، اگر آن عالم هیأت ویژه ای داشت، قهرا متکلم متوجه آن حالت شده و از آن خبر می داد، ولی اکنون که فقط از اصل رویت او خبر داده در می یابیم که حالت او در هنگام عادی بوده است. این دریافت مستند به قصد متکلم نیست. متکلم از عادی بودن هیأت آن عالم دینی خبر نداده و چه بسا اصلا توجه به آن نداشته، ولی ما از خبر او این مطلب را برداشت می کنیم. این برداشت از سنخ اطلاق مقامی است.

نتیجه این فرق جوهری بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این است که با اطلاق لفظی مراد تفهیمی متکلم معین می گردد یا به تعبیر مرحوم آخوند (که مرحوم حاج شیخ بدان تصریح می کند)، مفاد اطلاق لفظی تعیین مراد استعمالی است نه مراد جدی و مراد جدی با اصالۀ التطابق بین مراد استعمالی (و به مبنای ما مراد تفهیمی) و مراد جدی اثبات می گردد. ولی اطلاق مقامی چون الزاما به قصد تفهیم متکلم مربوط نیست، می تواند مراد جدی متکلم را روشن سازد. کشف عدم اشتراط قصد وجه یا قصد تمییز با اطلاق مقامی مربوط به کشف مراد جدی شارع در خطاب به عبادات است نه صرفا مراد تفهیمی یا مراد جدی.

**توضیح دو قسم اصلی اطلاق مقامی**

اطلاق مقامی گاهی در یک خطاب منعقد شکل می گیرد و گاهی در مجموع ادله. گاهی ظاهر حال متکلم این است که اگر قیدی را اراده کرده باشد، در همان خطاب اول بیان می کند. مثلا اگر سوال شود که ظهاری محقق شده است، تکلیف چیست؟ اگر در جواب گفته شود اعتق رقبۀ، معنایش این است که غیراز عتق رقبه چیز دیگری واجب نیست. نفی وجوب امر دیگر از این جهت است که اگر واجب می بود، باید در همین کلام ذکر می شد. این امری که رقبه واجبه قید خاصی ندارد، امری است که مبتنی بر اطلاق لفظی است، برخلاف مطلب مذکور که مستند به اطلاق مقامی است، البته اطلاق مقامیِ نفس دلیل. مثال دیگر اطلاق مقامیِ یک خطاب، مثال عادی بودن پوشش عالم دینی است که در آغاز جلسه ذکر شد.

گاهی اطلاق مقامی در مجموع ادله است و قید لازم نیست در همین دلیل مطرح شود، بلکه می تواند در دلیل دیگر تا وقت عمل بیان شود. مثال این قسم مثال قصد وجه و تمییز در کلام مرحوم آخوند است. اگر قصد وجه و تمییز در عبادت معتبر باشد، می توان آن را در خطابات متاخر بیان کرد. مثال دیگر ادله جماعت است که مرحوم آقای خویی می فرمایند این ادله در مقام بیان نیستند و صرفا در مقام حث بر جماعت است یا این که از یک فرع جزیی با فرض مشروعیت اصل جماعت سوال شده است که قهرا نسبت به شرایط صحت جماعت در مقام بیان نیست. ولی بحث این است که اگر در نماز جماعت قید خاصی معتبر باشد، باید شارع تا وقت عمل آن را بیان کند و الا ترغیب به جماعت در ادله لغو می شود؛ لذا از اطلاق مقامی عدم اعتبار قیود بیان شده استفاده می شود.

در اطلاق مقامی یک دلیل گاهی متکلم در مقام بیان هست و گاهی نیست. دو مثالی که در این جلسه مطرح کردیم با هم متفاوت هستند. در مثال دوم، اطلاق مقامی به در مقام بیان بودن متکلم ربطی ندارد، ولی در مثال اول (سوال از ظهار) وقتی در پاسخ عتق رقبه مطرح می شود، پیداست که متکلم در مقام بیان انحصار وظیفه در عتق رقبه است؛ چون در غیر این صورت سوال سائل به صورت کامل مطرح نشده است. در اینجا برخی از اجزای سوال به لفظ و سایر اجزا به سکوت پاسخ داده شده است. یا اگر سوال شود که ما الذی لاینجسه شیءٌ و در پاسخ گفته شود الماء الکر، در اینجا اگر این جمله مفهوم نداشته باشد، سوال سائل به درستی پاسخ داده نشده است.

خلاصه عرض ما این است که اطلاق مقامی الزاما مدلول لفظی نیست، در عین این که گاهی ممکن است از سنخ دلالت لفظی باشد. گاهی متکلم در مقام افهام از سکوت برای افهام استفاده می کند و گاهی متکلم اصلا ملتفت به دلالت کلام خویش نباشد. دلالت لفظی دلالتی است که ما از لفظ اراده متکلم قصد معنایی را به دست می آوریم و اطلاق مقامی گاهی چنین حالتی دارد. اطلاق مقامی در

مواردی که قصد متکلم، افهام معناست، شبیه به اطلاق لفظی می باشد.

فرق اطلاق لفظی و مقامی این است که اطلاق لفظی همیشه از نوع دلالت لفظی است، ولی اطلاق مقامی گاهی لفظی است و گاهی عقلی یا به تعبیر دیگر عرفی است. گاهی از اطلاق مقامی قصد متکلم افهام معنا کشف می شود و گاه واقعیت بدون این که مقصود تفهیمی متکلم باشد، کشف می شود.

در مورد اول باید اصالۀ التطابق جاری و با آن اراده جدی اثبات شود. ولی در مورد دوم یک نوع دلالت عقلی محسوب می شود و مستقیما اراده جدی با اطلاق مقامی اثبات می شود.

از آن چه گذشت روشن می شود که در اعتبار اطلاق لفظی، بحث خاصی مطرح نیست، غیر از همان مباحث عمومی مانند وجه حجیت ظواهر، اشتراط آن به عدم ظن بر خلاف یا ظن بر وفاق یا ... که در سایر دلالات نیز مطرح است. اما اطلاق مقامی دو قسم است؛ آن قسمی که بازگشت به ظواهر می کند، مانند اطلاق لفظی است و بحث خاصی ندارد. اما قسم دوم، گاهی دلالت در آن قطعی یا اطمینانی است که در این صورت ادله حجیت قطع و اطمینان جاری می شود. اما اگر ظنی باشد، باید دید که آیا دلیلی بر اعتبار این ظن وجود دارد یا خیر.

البته نوعا مواردی که به عنوان مصداق اطلاق مقامی تلقی می شود، اطمینانی است. در عین حال باید به نکاتی توجه کرد؛ یک سری اصول عقلایی باید ضمیمه شود. مثلا متکلمی است که کلامی را القا کرده و در مقام بیان نبوده است. آیا این که تا وقت عمل باید قید را بیان کند و نکرده، موجب یقین می شود به این که مراد متکلم مطلق بوده است؟ این گونه نیست؛ شاید اشتباه کرده یا غفلت واقع شده یا این که مانعی مانند تقیه وجود داشته است. در اینجا برای نفی این احتمالات باید اصولی مانند اصل عدم الغفلۀ یا اصالۀ عدم التقیۀ را جاری کرد و بدون جریان این اصول، اطلاق مقامی در مجموع ادله و حتی اطلاق مقامی در کلام واحد نیز شکل نمی گیرد؛ مخصوصا در قسم دوم. در مثال اخبار از پوشش فرد، اگر متکلم اخبار از پوشش نامتعارف را غیبت یا اهانت یا ... بداند، دیگر عدم اخبار از پوشش خاص دلالت ندارد بر این که آن فرد نیز پوشش متعارف داشته است.

به هر حال باید موانع دلالت بر اطلاق مقامی در کلام وجود نداشته باشد. البته این احتمالات نوعا احتمالات مستبعدی است که بالاخره یا باید تکوینا وجود نداشته باشند یا این که با اصل عقلایی عدم آنها احراز شود. حتی ویژگی های خاص متکلمان نیز در این مطلب موثر است؛ مانند پرحرف بودن یا کم حرف بودن. و فرق می کند که متکلم چه ساختاری را برای افاده معنای مورد نظر خود انتخاب کند.

به عنوان مثال در مورد حج پیامبر روایاتی در کتب خاصه و روایاتی هم در کتب عامه نقل شده

است. مهم ترین روایات حجِ پیامبر در کتب ما، روایت معاویه بن عمار از امام صادق از از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر انصاری حج پیامبر را نقل می کنند. وصف هایی که در این دو روایت آمده است، جالب توجه است. در روایت مستقیم امام صادق علیه السلام بیشتر به جنبه های فقهی قضیه توجه شده است از منظر یک قانونگذار و مشرع. ولی در روایت جابر فضا بیشتر احساسی است که بیشتر به حالت شکوه و عظمت حج اشاره دارد.

به عنوان نمونه به گزارش این دو حدیث از احرام بستن پیامبر (ص) توجه کنید. روایت معاویه بن عمار : فَلَمَّا انْتَهَی إِلَی ذِی الْحُلَیْفَةِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّی أَتَی الْمَسْجِدَ الَّذِی عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّی فِیهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْبَیْدَاءِ عِنْدَ الْمِیلِ الْأَوَّلِ فَصُفَّ لَهُ سِمَاطَانِ فَلَبَّی بِالْحَجِّ مُفْرِداً[[1]](#footnote-1).

روایت جابر بن عبدالله : حتی اتینا ذالحلیفه ... فَصَلَّی رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِی الْمَسْجِدِ ثم رَکِبَ الْقَصْوَاءَ حَتَّی إِذَا اسْتَوَتْ بِهِ نَاقَتُهُ إِلَی الْبَیْدَاءِ، نَظَرْتُ إِلَی مَدِّ بَصَرِی بَیْنَ یَدَیْهِ مِنْ رَاکِبٍ وَ مَاشٍ، وَ عَنْ یَمِینِهِ مِثْلُ ذَلِکَ، وَ عَنْ یَسَارِهِ مِثْلُ ذَلِکَ، وَ مِنْ خَلْفِهِ مِثْلُ ذَلِکَ، وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ [وَ آلِهِ‏] بَیْنَ أَظْهُرِنَا وَ عَلَیْهِ یَنْزِلُ الْقُرْآنُ وَ هُوَ یَعْرِفُ تَأْوِیلَهُ وَ مَا عَمِلَ بِهِ مِنْ شَیْ‏ءٍ عَمِلْنَا بِهِ، فَأَهَلَّ بِالتَّوْحِیدِ «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ»، وَ أَهَلَّ النَّاسُ بِهَذَا الَّذِی یُهِلُّون بِهِ، فَلَمْ یَرِدْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ [وَ آلِهِ‏] علیهم شَیْئاً مِنْهُ وَ لَزِمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ [وَ آلِهِ‏] تَلْبِیَتَهُ[[2]](#footnote-2).

در نقل معاویه بن عمار زمان احرام پیامبر و غسل احرام و این که پیامبر پس از خواندن نماز ظهر نیت حج کرده و این که نیت حج پیامبر در مسجد و تلبیه در بیداء بوده ذکر شده که همگی جنبه فقهی دارد و در نقل جابر نیامده است. از سویی دیگر در نقل جابر گزارش احساس شخصی او از شکوه تلبیه پیامبر و اصحاب چشمگیر است. اگر حج نکته احساسی ویژه ای داشت، علی القاعده در روایت جابر نقل می شد، ولی این حرف در مورد روایت معاویه بن عمار مطرح نیست.

این که چه نکاتی بیشتر مدنظر متکلم بوده است در کیفیت نقل راوی موثر است. در نقل معاویه بن عمار، اگر فعل خاصی از پیامبر صادر می شد که منتج یک حکم فقهی می بود، علی القاعده در نقل خود آن را می آورد.

یا مثلا در روایات مختلفی که ماجرای لاضرر را نقل می کند، نیز همین نکته مطرح است. در برخی نقل ها این قصه به صورت خلاصه ذکر شده است که ممکن است به ویژگی های فرعی، اهتمامی نداشته باشد. این نکات در اخذ به اطلاق ها موثر است. یا مثلا در تهیه گزارش از یک سخنرانی، گاهی هدف تلخیص است و گاهی نقل حرف به حرف سخنرانی. همچنین گرایش های نویسنده نیز در این مساله موثر است؛ همان گونه که می بینیم که دو خبرگزاری از یک واقعه به دو گونه خبر را منتشر می کنند.

مثال دیگر این که پیامبر در حج تمتع پس از سعی صفا و مروه مکلف شدند به این که حج تمتع را تبدیل به عمره کنند و بعد حج را مستقلا انجام دهند. قهرا در این بین تخللی واقع می شود که در آن می توان تروک احرام را مرتکب شد و وجه نامگذاری این حج به تمتع نیز همین بوده است. عمر در اینجا اعتراض می کند. این اعتراض را هم شیعه روایت کرده است و هم سنی ها. حاج آقا در این بحث روایت سنی ها را ترجیح می دادند و آن را اصیل تر می دانستند. در روایت معاویۀ بن عمار این گونه گزارش شده است: فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لَنَخْرُجَنَّ حُجَّاجاً {وَ رُءُوسُنَا} وَ شُعُورُنَا تَقْطُرُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَمَا إِنَّکَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَدا[[3]](#footnote-3). در نقل حلبی این چنین آمده است: وَ إِنَّ رَجُلًا قَامَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ نَخْرُجُ حُجَّاجاً وَ رُءُوسُنَا تَقْطُرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّکَ لَنْ تُؤْمِنَ بِهَذَا أَبَدا[[4]](#footnote-4). ولی در نقل اهل سنت آمده است: فَقُلْنَا لَمَّا لَمْ یَکُنْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ عَرَفَةَ إِلَّا خَمْسٌ أَمَرَنَا أَنْ نُفْضِیَ إِلَی نِسَائِنَا فَنَأْتِیَ عَرَفَةَ یَقْطُرُ مَذَاکِیرُنَا الْمَنِی[[5]](#footnote-5). حاج آقا می فرمودند عبارت اصلی که با عبارت اعتراض کننده سازگار است همین نقل اهل تسنن است، ولی حضرت امام صادق علیه السلام به جهت رعایت ادب، با نقل به معنا این اعتراض را حکایت کرده اند. به هر حال برداشت از یک کلام بستگی به این نکات دارد. در شکل گیری اطلاق مقامی همه این عوامل موثر است.

1. 1. جامع الاحادیث شیعه، ج 12، ص 466، ح 17137، باب 3 از ابواب وجوه الحج، ح 1 [↑](#footnote-ref-1)
2. 2. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب 19، باب حجۀ النبی، ح 1، چاپ تک جلدی دار الفکر، ص 574، ح 2839/1218 [↑](#footnote-ref-2)
3. 3. جامع الاحادیث، ج 12، ص 468. [↑](#footnote-ref-3)
4. 4. جامع الاحادیث، ج 12، ص 473؛ ابواب الحج، باب 3، ح 4 [↑](#footnote-ref-4)
5. 5. صحیح مسلم، ص 572؛ کتاب الحج، باب 17، چاپ دار الفکر، ص 572، ح 2832/1216. آدرس این حدیث در سایر منابع اهل سنت به نقل از چاپ مذکور : بخاری 2505و 2506، نسائی 2869. [↑](#footnote-ref-5)